

پیش‌خوان

«زندگی و مبارزه شهید آیت‌الله حسین غفاری» در آیینه یک پژوهش

مجاهدی نستوه‌که برای ساواک مهار نشدنی بود

■ **علی احمدی‌فراهانی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سسختن می‌رود، حیات و شهادت عالم مجاهد آیت‌الله حسین غفاری را بازنمایانده است. این پژوهش از سوی حسین کاوشی انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن مبادرت کرده است. تازنمای ناشر در اشارتی کوتاه، در باب موضوع این کتاب به مطالب پیی آمده اشارت برده است: «آیت‌الله شهید حسین غفاری یکی از مجاهدان و مبارزان نهضت امام خمینی بود که در شکنجه‌گاه‌های رژیم صفاک پهلوی به شهادت رسید. عملکرد ضداسلامی و ضدملی رژیم شاه منجر شد گروه‌ها و شخصیت‌های مبارز با انگیزه‌های اسلامی و ملی مسیر مبارزه را طی کنند، اما این رویکرد نزد مجاهدین راه خدا دارای ابعاد وسیع‌تری بود. یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد بحث درباره یاران امام خمینی، مسیر زندگانی، تفکر و چرایی مبارزه نزد آنهاست. فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله غفاری زمانی شدیداً مورد توجه ساواک قرار گرفت که او را مجاهدی نستوه، بی‌باک و جسور یافت که ابدأ هراسی از دستگاه مخوف پلیس شاه ندارد. وی که با باوری ژرف در مسیر آگاهی و روشنگری توده‌های مؤمن در مساجد محل محل تبلیغ خود حرکت می‌کرد، برای سیستم امنیتی مهار نشدنی بود. در نتیجه زندان و شکنجه‌های جسمی و روحی، ابزاری برای مهار او از سوی ساواک رژیم شاه در نظر گرفته شد. صدمات فراوان جسمی به او در طول زندان‌ها و آزار و اذیت فراوان همه اعضای



■ **قم، نمایی از مرقد شهید آیت‌الله حسین غفاری**

خانواده غفاری به هیچ وجه خللی در اراده الهی وی نگذاشت. سرانجام ساواک تصمیم گرفت با به شهادت رساندن آیت‌الله غفاری از گرفتاری‌های خود بکاهد، اما تشییع جنازه با شکوه او در قم به معضلی دیگر مبدل شد…»

در «زندگی و مبارزه شهید آیت‌الله حسین غفاری» فصلی وجود دارد که بر پایه اسناد، رویدادهای معطوف به شهادت آن عالم مجاهد مورد بازخوانی قرار گرفته است. از جمله این وقایع مراسم تشییع پیکر وی در شهر قم بود که به محلی برای ابراز محبت و امنیت کنشور در باب وقایع و حواشی این آیین آمده است: «شهید آیت‌الله غفاری در سال ۱۳۵۳، در زندان‌های ساواک به شهادت رسید. مراسم تشییع پیکر او در قم، به شهادت انقلابی مردم علیه رژیم پهلوی تبدیل گشت که موجب ترس و هراس عمل رژیم پهلوی شد. در گزارش شهربانی قم از تشییع پیکر شهید غفاری آمده است: محترماً مقام عالی ار آگاه می‌سازیم، در اجرای دستور جهت تفرق کردن تظاهرکنندگان در خیابان خاکفرج، عده‌ای تظاهر کننده با شمار دادن ضدامتی: با خون خود آغشته شد/ در کنج زندان کشته شد و داد و فریاد کردن، از خیابان خاکفرج به طرف رودخانه و انتهای خیابان بهروز حرکت و مرتب شعار می‌دادند که به اتفاق سرپاسبان دوم حسن زمانی آنها را تعقیب، در پشت رودخانه و در انتهای خیابان بهروز، چهار نفر از تظاهر کنندگان را به نامان: ۱. حسین حسن‌زاده فرزند میرزا ۲۸ساله، ۲. موسی فقیهی فرزند علی صفر ۲۰ساله، ۳. سیدرضا میرصانعی فرزند سیدعلی ۱۶ساله که خود را معرفی نمودند، دستگیر و به دایره اطلاعات معرفی نمودیم که گزارش‌ها به عرض می‌رسانیم. سرپاسبان بداقی، سرپاسبان حسن زمانی، امضا. رونوشت برابر اصل است…»



■ **شهید آیت‌الله «حسین غفاری»**

به سان شهبایی که ظلمت را شکافت

■ **شهید آیت‌الله حسین غفاری**

ایمان به هدف، پافشاری بر عقیده و نهایتاً شهادتی پر شکوه

■ **نیما احمدپور**

بی‌تردید تداعی خاطره دلیری و مقاومت چهره‌هایی چون شهید آیت‌الله حاج‌شیخ حسین غفاری است که به همه ما در ادامه طریق انقلاب و نظام اسلامی، انگیزه‌ای مضاعف می‌بخشد. در مقالی که پیش روی شماست، با استناد به خاطرات اطرافیان آن بزرگ و تحلیل‌های برخی تاریخ پژوهان، رویداد شهادت او را در زندان رژیم پهلوی و نیز پیامدهای آن مرور کرده‌ایم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

■ ■ ■

■ **مردی که هر گز حق‌گویی را وانهاد**

گزارشات ساواک از تحركات انقلابی شهید آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری، نشان می‌دهد او با انگیزه‌ای فراوان در مخالفت با مظلوم رژیم پهلوی، پس از آغاز نهضت امام خمینی بدان پیوسته است. وی از آن پس تا روزی که برای واپسین بار دستگیری را تجربه کرد، هر گز حق‌گویی را فرونهاد و به جهاد مستمر خویش تداوم بخشید. رضا سرحدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره و ایضاً دستگیری آن روحانی مجاهد، چنین آورده است:

«فعالیت‌های افشاگرانه و آگاهی‌بخش آیت‌الله غفاری با وجود کنترل شدید ساواک در سننر مسجد و اجتماع، روزبه‌روز گسترش یافت. در گزارش‌های متعدد ساواک آمده است که آیت‌الله غفاری از روحانیان مخالف دولت در مساجد و شهرستان‌های مختلف، مطالبی علیه رژیم پهلوی بیان می‌کند. همچنین اشاره شده است که او اصلاحات کنونی کشور را با زمان معاویه مقایسه می‌کند/ در روزهای بعد روحانیت مبارز ایران در آیت‌الله غفاری: وضع فعلی حکومت ایران با زمان معاویه تفاوتی ننموده و احتیاج است که جوانان چون امام حسین(ع) به با خاسته و وضع و امور

گزارشات ساواک از تحركات انقلابی شهید آیت‌الله غفاری، نشان می‌دهد او با انگیزه‌ای فراوان در مخالفت با مظلوم رژیم پهلوی، پس از آغاز نهضت بدان پیوسته است. وی از آن پس تا روزی که برای واپسین بار دستگیری را تجربه کرد، هر گز حق‌گویی را فرونهاد و به جهاد مستمر خویش تداوم بخشید. آن بزرگ با یابانی پرشکوه، عملاً اثبات کرد در طول حیات تنها شعار نداده، بل از اسیمت دل‌به آرمانش اعتقاد داشته است»

تاریخ

تاریخ: ۰۶-۱۳۵۳

جنازه چیزی نیست، برای اینها غصه نخورید. گفتند: نه، بردن جنازه من به بیرون، منبای دیگری دارد که می‌خواهم مرا بیرون ببرید تا دیگران ببینند… اشک در چشمان آقا حلقه زده بود. همین طور که به ما نگاه می‌کرد، دیدم با دست‌هایش نمی‌تواند اشک‌هایش را پاک کند.

آن که در تمامی حیات بسر ظلم و زحالت بالانمی‌رفت! سرش را آورد پایین، با زانوانش اشکش را پاک کرد. آمدند که ایشان را ببرند. هادی آقا گفت: مگر موسی‌بن جعفر(ع) را چه کردند؟ مگر دنباله‌رو موسی‌بن جعفر نیستی؟ طاعت بیاور تا آخر! ایشان گفتند: طاعت دارم، ولی نمی‌دانی اینها چه هستند! تا اینکه باز جو گفت: یعنی چه؟ شما اینها را با موسی‌بن جعفر مقایسه می‌کنید؟ موسی‌بن جعفر کجا، اینها کجا! هادی آقا برگشت و گفت: اینها همان دنباله‌رو موسی بن جعفرند که شکنجه می‌شوند! آمدند آقا را ببرند، دیدم که پشت سر آقا را بس با باطوم زده بودند و توسط کلاه مخصوصی که از داخل چیزی مانند پنک داشت، از بس زده بودند، جای آن به صورت تورفتگی روی سر مشاهده می‌شد! این ضربه باطوم روی ای کلاه، بدترین شکنجه روحی به حساب می‌آمد، چون واقعا مغز را تکان می‌داد! البته آنجا ما اصلاً گریه نمی‌کردیم و هیچ کس باورش نمی‌شد که ما درم این قدر دل داشته باشد، چون هر چه باشد یک زن است، ولی وقتی به خانه می‌رسیدیم، به خاطر شکنجه‌ها کارمان گریه بود! اینها این قدر باید پست باشند. خلاصه هفته بعد اعلام کردند که بیایید ملاقات، رقتیم به بهداری، دیدیم آقا را نیاروند. بعد دیدیم زیر بغل آقا را گرفته‌اند و می‌کشند و می‌آورند! ایشان را به زور نشاندند. دیدیم گردن افتاد که من در آنجا فریاد کشیدم! آنها مرده پدرم را آورده بودند! من زود از اتاق بیرون آمدم. مادرم را صدا زدم که از اتاق بیرون بیا، بی سلی به صورت آقا زدند، به خیال اینکه ایشان از هوش رفته است! گفتم: نه، او مرده است! ما آمدیم بیرون و سعی کردیم که جنازه را بیرون بیاوریم…»

■ **با این وضع بدی که دارم، می‌دانم که دیگر شما را نخواهم دید!**

دیگر فرزند آیت‌الله غفاری از واپسین دیدار با پدر و مطالب زد و بدل شده، نکاتی تاریخی و تکان‌دهنده بازگو ساخته است. او در این دیدار حالات آن عالم سازش ناپذیر را به شکلی مشاهده کرد که یقین نمود دیگر او را نخواهد دید! هادی غفاری اذعان دارد که پدر، زندانبانان و حتی ما می‌دانستیم که او در حال سیری ساختن واپسین روزهای حیات خویش است:

«در زندان سیوری‌های زیبایی از ما درم به یاد دارم که خیلی ظریف بود. خاطرم هست که دفعه آخری بود که ما به ملاقات پدرم رفتم. پدرمان سسر و صورتش زخمی و به حالتی بود که معلوم نبود دو ساعتی بیشتر زنده بماند و ایستادن نیز برایش سخت بود! محسن پدرم را هم در زندان، از ته تراشیده بودند. ایشان قادر بر راه رفتن نبود. یک مأمور، او را از پشت نگه داشته‌بود. ایشان را در یک اتاقک توری آوردند، در بند ۳ زندان قصر. زندانی‌هایی که به قول خودشان خیلی شرور بودند را به آنجا می‌آوردند. من، مادر، برادر و خواهرم را آوردند آنجا و این آخرین دیدارمان بود. پدرم وقتی ما را دید، شروع کرد به گریه کردن! من دیدم سرگرد زمانی، رئیس زندان که بعداً سرهنگ و در دوران انقلاب اعدام شد، از اینکه پدرم گریه می‌کند، خوشحال است! ما مادرم از پشت توری داد زده که خیالات بکش! چرا گریه می‌کنی؟ خب بالاخره از موسی‌بن جعفر(ع) دفاع کردن همین را دارد، گریه نکن، روحیه بچه‌هایت خراب شد! پدرم خواست با دست‌هایش اشکش را پاک کند، ولی نتوانست و با زانوانش پاک کرد! به ما درم گفت: چرا این حرف را زدی؟ گفت: ما نباید ضعف نشان دهیم، بالاخره راه همین است، چرا باید یک باز جوی ساواک خوشحال شود و بخندد؟ بعد پدرم گفت: ضعف نیست، بلکه همه بدنم زخم است و درد می‌کند و من با این وضع بدی که دارم، می‌دانم که دیگر شما را نخواهم دید!

در همین موقع بود که پدرم حالش به هم خورد و وقتی او را بردند، نیمچه زنده، نیمچه رفته بود! تقریباً زنده نبود. شاید بعدش، یک نفسی زنده بود. وقتی به خانه آمدیم، همه ما ناراحت بودیم، ولی مادرمان خیلی صمیمی و جدی بود. اصلاً ما گریه او را ندیدیم. گفت: بالاخره این راهی است که به آن وفادار و خود انتخاب کرده بود، ولی یک بار در خانه از لای در دیدم که تنهایی نشسته و حسابی گریه می‌کند! گفتم: مادر چرا دوگانه عمل می‌کنی؟ گفت: این گریه شخصی است و من پیش شما اصلاً گریه نمی‌کنم. در راهپیمایی تشییع جنازه ایشان، با توجه به اینکه ما درم ضعیف و مریض بود و در داخل شهر قم تا دارالسلام هم راه زیادی بود و برف هم می‌آمد، من دستش را گرفتم! گفت: دست من را اول کن و به حالت یک مرد قدم می‌زد! در بهشت زهرا هم وقتی ما جنازه پدرم را تحویل گرفتیم، یعنی بازیگری خاصی نگذاشتیم جنازه را دفن کنند و آن را به قم فراری دادیم، وقتی آنجا در تابوت را باز کردند، تابوت خون آلود بود! ادب‌ام به ما درم گفت: بیا بگیر، این هم شهرت مادرم هم جنازه پدر را دیدند و گفت: راهی که انتخاب کرد آخرسر همین بود، غیر از این تصویری نداشتیم. بعد از آن هم منزل ما نشد، مرکز کنترل دائمی ساواک! در منزل ما دوربینش را زوم کرده بود تا آخرین روزی که من از چنگ

کشور را به‌دست گیرند… حساسیت مأموران رژیم پهلوی نسبت به فعالیت‌های انقلابی آیت‌الله غفاری و نقش ایشان در مبارزات مردم مسلمان تهران، باعث شد که در ۱۲ تیرماه سال ۱۳۵۳ پس از حمله و بازرسی شبانه منزل آن بزرگ، ایشان را دستگیر کنند. در این بازرسی، مقداری اعلامیه مربوط به مبارزات امام خمینی همراه با تعدادی اوراق- که از منظر رژیم آوق مضره به شمار می‌آمد- کشف و ضبط شد. این اوراق، از ارتباط آیت‌الله غفاری با امام خمینی و مبارزان داخل و خارج از کشور حکایت می‌کرد، با توجه به این مدارک، آیت‌الله غفاری در دادگاهی که در پنجم آبان ۱۳۵۳ برای بررسی اتهامات وی تشکیل شد، به هشت ماه زندان محکوم شد. گفتنی است که مبارزه ایشان با سیاست‌های حکومت پهلوی و تأکید او بر حقانیت امام خمینی، کینه و خشم شدیدی نسبت به ایشان در کارگزاران امنیتی رژیم گذاشته ایجاد کرده بود، ازاین‌رو شکنجه و فشار علیه این روحانی محبوس در زندان، شدت گرفت و این در حالی بود که آیت‌الله غفاری به دلیل سن زیاد و ضعف جسمانی، کم‌کم توان خود را برای ادامه سکونت در سلول‌های انفرادی و شکنجه‌های گسترده از دست داد و در صبح ششم دماه ۱۳۵۳، زیر شکنجه مأموران ساواک به شهادت رسید و به آرزوی خود دست یافت. خبر شهادت آیت‌الله غفاری، موجی از انزجار و نفرت عمومی از رژیم پهلوی را در میان مردم پدید آورد و در آن شرایط خفقان و استبداد سیاه، این رویداد باعث اعتراضات گسترده شد. در یکی از گزارش‌های ساواک آمده است که در روز شهادت آیت‌الله غفاری، عده‌ای از طلاب قم در زندان تظاهراتی گسترده به پا کردند. در روزهای بعد روحانیت مبارز ایران در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که حوزة علمیه قم آنچنان که شایسته است به یاد مقاومت آیت‌الله غفاری، مراسمی در مدرسه فیضیه قم برپا و ثابت خواهد کرد

«بروزن ۱۳۳۳ قم، شهید آیت‌الله حسین غفاری و شهید آیت‌الله محمدعلی طلیحانی در محضر علامه سیدمحمد طلیحانی



سازمان امنیت گریختم و از کشور خارج شدم. تا آن وقت، خانه ما مرکز ترده دائمی ساواکی‌ها و شهربانی‌چی‌ها بود، حتی ژاندارم‌های منطقه تهرانپارس. مادرم خیلی جدی و مصمم با اینها بر خورد می‌کرد…»

■ **دیگر نه حرفی زد و نه چیزی خورد!**

آن که در تمامی حیات بسر ظلم و زحالت خروشیده بود، توهین به شأن روحانی خویش را تاب نیاورد و از آن پس در زندان، در خود فرو رفت! هم‌بندان او، دیگر از سخنان پر حرارت و آمدورفت پراقتدارش نشسانی ندیدند. او «فریبنده جاه و فریبا» در گوشه‌ای مسکن یافت و رفته‌رفته به لقای حق پیوست. شهادت وی یکی از مظلومانه‌ترین‌ها در دوره اختناق محض بود. هم از این روی هم، بازتابی گسترده یافت و در زمرة قهرمانان مبارزه قرار گرفت. دکتر محمود بازرگانی از مبارزان هم‌بند با آن شهید نیکام، در این باره می‌گوید:

«آیت‌الله حسین غفاری، نماینده و جوهات امام(ره) در تهران بودند. یکی از خصوصیاتی که داشت، آرامش در کار بود. ایشان در طی سالیان دراز مبارزه می‌کرد، اما آنقدر بدون سروصدا به کارش می‌رسید که هیچ گاه ساواک نتوانست از مبارزات ایشان بویی برد! پسر ایشان هادی غفاری نیز در مبارزات انقلابی فعالیت می‌کرد و اعلامیه‌ها و نوارهایش را در زیر پله منزل پدرش پنهان کرده بود. ساواک که از کارهای او آگاه شد، به منزل پدرش ریخت و علاوه بر پیدا کردن اعلامیه‌ها، آیت‌الله غفاری را نیز با خود به کمیته مشترک ضدخرابکاری منزل برد. اینگونه بود که پای ایشان به زندان باز شد و مبارزانش لو رفت! زندان قصر با کمیته مشترک یک تفاوتی که داشت، این بود که در زندان قصر همه متهمان با لباس خودشان می‌گشتند، یعنی زیر شلوار و زیر پیراهن، اینها برای خودشان بود، ولی وقتی آمدیم به کمیته مشترک، به ما لباس زندان دادند. پوشیدن لباس زندان، نه برای امثال من مسئله‌ای بود و نه برای امثال آیت‌الله غفاری. ایشان لباس روحانی را در آورد و مثل همه لباس زندان را پوشید و این برای آن بزرگوار مشکلی نبود. باز جوها و شکنجه‌گران برای تحقیر شخصیت زندانبان سیاسی، کارهایی می‌کردند. آنها برای اینکه ما را بشکنند، با هر گروه اجتماعی یک مدل برخورد می‌کردند. با دانشجو به یک شکل، با نوجوان به یک شکل و… بسیار حرف‌های رکبکی نثار متهمان می‌شد! واقعا گاهی انسان خیلی تعجب می‌کرد که یک سرهنگ اینقدر بی‌ترتیب است! مدتی بعد از دستگیری آیت‌الله غفاری، ساواک هر کاری می‌کرد، نمی‌توانست ایشان را به اعتراف مجبور کند. هر شکنجه‌ای هم که می‌توانست انجام داد، اما بی‌فایده بود تا اینکه تصمیم گرفتند محاسن ایشان را با تیغ، آن هم به شکل خشک بتراشند. این موضوع، بسیار بسیار برای ایشان گران تمام شد. شاید گفتن اینکه محاسن فلانی را تراشیدند، راحت باشد، اما توجه داشته باشید که آن زمان یک آخوند آن هم با جایگاه آیت‌الله، مهم‌ترین رکن جایگاه اجتماعی‌اش روحانی بودنش و مسائل مربوط به آن بود. این تراشیدن محاسن، یک ضربه مهلکی بر بیکره شخصیتی ایشان بود. وقتی محاسن آیت‌الله غفاری را تراشیدند، او را به داخل بند آوردند. از آن لحظه‌ای که ایشان به داخل بند آمد، دیگر نه حرفی زد و نه چیزی خورد! بعد از مدتی هم حال‌شان چنان بد شد که نگو به همین دلیل دیگر زندانبان شروع کردند به سرو صدا و همین امر باعث شد مرحوم غفاری را به بیمارستان برند. بعد از اینکه ایشان را بردند، ما دیدیم شب گذشت و خبری نشدا هر چه می‌رسید همه جواب سریالا می‌دادند تا اینکه فردایش متوجه شدیم ایشان از دنیا رفته‌اند و به شهادت رسیدند…»

■ **او با شهادتی مظلومانه، سر حقانیت راهش مهر تأیید زد**

و نهایتاً در پایان این مقال باید اذعان کرد که به شهادت اسناد و روایات موجود، شهادت آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری در دوره‌ای که آمدند ندایی به اعتراض برمی‌خاست، مهر تأییدی بر عملکرد و طریقه‌ای بود که سال‌های سال پیمود. او با این پایان پرشکوه، عملاً اثبات کرد در طول حیات تنها شهادت نداد، بل از صمیم دل به گفته و کرده خویش اعتقاد داشته است. رضا سرحدی در تبیین این امر، به نکات ذیل اشارت برده است:

«با بررسی پرونده مبارزات و شهادت آیت‌الله غفاری، می‌توان از این رویداد به عنوان یکی از کاتالیزورهای سرعت گرفتن انقلاب اسلامی، در سطح خُرد یاد کرد. شهادت آیت‌الله غفاری دو اتفاق را به دنبال داشت که مبارزه با حکومت پهلوسی را جدی‌تر کرد: نخستین اتفاق، عزیران شدن هر چه بیشتر شکنجه در حکومت پهلوی بود. با توجه به همراهی آیت‌الله غفاری با امام خمینی، به نوعی حقانیت رهبر نهضت اسلامی در تأکید بر اصلاح‌ناپذیری رژیم پهلوی نیز اثبات شد. اتفاق دوم همبستگی روحانیت و شکل‌گیری نوعی حافظه جمعی بود که در آن رژیم پهلوی دشمن جدی روحانیت به شمار می‌آمد. از زمان شهادت آیت‌الله غفاری تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲بهمن ۱۳۵۷، حدود چهار سال گذشت و در این چهار سال، شهادت این روحانی مجاهد سهم بسزایی در روشنگری و آگاه‌سازی مردم مسلمان ایران، در طی کردن مسیر انقلاب اسلامی داشت.»